

کاربرد رهیافت بومی سازی کتب درسی علوم انسانی: با تأکید بر علوم سیاسی

دکتر ابراهیم برزگر*

Barzegar.2010@yahoo.com

چکیده

از دیرباز در ایران و جهان غیرغرب در استفاده از میراث فکری و تمدنی مغرب زمین، مناقشه‌ها و مباحث پرشوری جریان داشته است. اکنون پس از چنددهه تا حدودی معما حل شده است. جذب حداکثری فناوریها و علوم سخت و علوم طبیعی بی‌دغدغه در دستور کار سیاست‌گذاران فکری و اجرایی کشورها قرار گرفته است؛ اما در حیطه علوم انسانی ضمن پذیرش عقب‌ماندگی در این حوزه و با ارج‌گذاری به میراث تمدن مغرب زمین، باید اخذ و اقتباس نقادانه و اجتهادی آن در قالب رهیافت بومی‌سازی در دستور کار قرار گیرد. این شیوه به نوعی دیگر حتی در کشورهای پسااستعماری در جوار امریکا، نظیر کانادا، پیگیری شده است. مؤلف می‌کوشد تا محتوای مقاله رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی در تدوین کتب درسی علوم انسانی را به طور عام و علوم سیاسی را به طور خاص، کاربردی و قالب‌ریزی کند و ضمن ساده‌سازی عمده رهیافت بومی‌سازی برای افزایش سهولت فهم و کاربرد، با ذکر مثالهایی منظور خود را نشان دهد. خطوط کلی این مقاله مباحث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. هر یک از این ارکان سه‌گانه، خود به اجزاء فرعی و فرعی‌تری تقسیم شده است.

کلید واژه‌ها

رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی، روش‌شناسی، کتب درسی علوم سیاسی.

مقدمه و طرح مسئله

علوم انسانی، به طور عام، و علوم سیاسی، به طور خاص، در جامعه ایران اسلامی ویژگیهای

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۳/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۴/۵

نظری و کاربردی خاص خود را دارد. به نظر می‌رسد توسعه نیافتن این علوم را هم در قیاس با جوامع مغرب زمین و هم در قیاس با علوم طبیعی در ایران باید در نظر داشت. یکی از دلایل آن بومی نشدن علوم انسانی^۱، به طور کلی، و علوم سیاسی^۲، به طور خاص است. به عبارت دیگر، علوم انسانی وارداتی از خاستگاه غربی آن نمی‌تواند در بسیاری از عرصه‌ها، مانند علوم سیاسی، اعتماد سیاست‌گذاری اجرایی را تأمین کند یا به راحتی در دستگاه نظری و ذهنیت ایرانی و اسلامی پذیرفته شود؛ اما طنز ماجرا در این است که تا وقتی آموزه‌های علوم سیاسی دانان در ایران فرصت آزمون عملی پیدا نکنند بومی هم نمی‌شود. ظاهراً این وضعیت تداعی‌گر همان حکایت تقدم و تأخر مرغ و تخم مرغ را پیش می‌آورد. به هر حال، به نظر می‌رسد بیت‌الغزل فهم و حل علوم انسانی و علوم سیاسی در ایران با معضل واژه‌ای به نام بومی‌سازی پیوند می‌خورد.

محقق با دغدغه‌ای بیش از یک دهه، در مقاله‌ای به نام «رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی» کوشیده است تا با طرح این نظریه در چند محفل دانشگاهی و شناسایی کاستیهای آن در ارتقای آن اقدام ورزد (برزگر، ۱۳۸۹). اکنون در این مقاله می‌کوشد آن یافته‌های نظری و مبنایی را در مطالعه‌ای موردی، یعنی در کتب درسی علوم سیاسی کاربردی نماید.

چهارچوب نظری رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی

همه رهیافتهای متعارف، نظیر اثبات‌گرایی^۳، تفسیری^۴، انتقادی، مارکسیستی و فمینیستی در ارکان سه‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تحقق می‌یابند. بنابراین، اگر کتب روش‌شناسی در باب این رهیافتهای مطالعه شود، این نتیجه حاصل می‌شود که محتوای آنها در ارکان سه‌گانه فوق‌الذکر ریزی شده است. بنابراین، رهیافت بومی‌سازی نیز می‌تواند از چنین شیوه‌ای پیروی کند، به‌ویژه آنکه این شیوه با سنت قدمای ما در تقسیم‌بندی حکمت به حکمت نظری و حکمت عملی و زیرمجموعه‌های آن هم‌نوایی دارد.

الف) هستی‌شناسی. این رکن در پاسخ به این پرسش طرح می‌شود که هستی‌شناسی علوم انسانی به طور عام و هستی‌شناسی علوم سیاسی به طور خاص چیست؟ به چه دلایل هستی‌شناسی بومی‌سازی ضرورت می‌یابد؟ هستی‌شناسی اسلامی چگونه می‌تواند مبنای بومی‌سازی بنیادی را پی‌ریزی کند؟

1. humanities/human science
2. politics/political science
3. positivist
4. hermeneutic

ب) معرفت‌شناسی. در این رکن آن چیز و آن هسته‌های مفروض در هستی‌شناسی چگونه قابل شناسایی است؟ این پرسش مهم‌ترین پرسش معرفت‌شناسی است. هرچند در مرحله بعد ارزیابی معرفت‌های به دست آمده و دلایل ترجیح یکی بر دیگری نیز طرح می‌شود. شناخت مضاعف علوم انسانی مغرب زمین وارداتی و علوم سیاسی آن به طور خاص چگونه جایگاه‌یابی می‌شود؟

ج) روش‌شناسی. آن شناخت بومی و ممکن و مفروض در عنوان معرفت‌شناسی، چگونه و از چه روش‌هایی میسر است؟ نظر به دو یا سه درجه‌ای بودن جنس معرفتی که در مرحله قبل از آن بحث شد - یعنی یک بار معرفتی در غرب تولید شده است و آنگاه آن معرفت خود موضوع مطالعه و شناخت ما قرار می‌گیرد. در این مرحله این مباحث مطرح است: شکل‌گیری هویت ملی و اسلامی، مقام فهم، مقام نقد، مقام تنویریه کردن و مباحث مربوط به آن (مفهوم‌سازی قیاسی و استقرایی).

از تحلیل محتوای نوشتارها و گفتارها و نیز گونه‌شناسی، واکنش‌هایی که از بومی‌سازی علوم ارائه شده است، توضیح چند نکته ضروری است: نکته اول آن که بومی‌سازی در مواردی بنا به تعبیر «هر کسی از ظن خود شد یار من»، بنا به پیش‌فهمها، پیش‌دانشه‌ها، رشته و حوزه تخصصی و نیز نوع تصدی‌گری فرد متفاوت تعریف شده است. بومی‌سازی صنعت، بومی‌سازی دامپروری صنعتی، بومی‌سازی مدیران عالی رتبه در استانها، بومی‌سازی اندیشه‌ها به وسیله روشنفکران و جریانهای فکری؛ خلاصه آنکه بومی‌سازی در تعریف خود از یک منطق تبعیت نکرده و رنگین‌کمانی از اظهارات متنوع را در بر گرفته است.

نکته دوم آن که بومی‌سازی با واکنشهای متفاوتی هم روبه‌رو شده است. شاید اشاره‌ای گذرا به دو برخورد متفاوت، یکی افراطی و دیگری تفریطی، الهام‌بخش باشد. در جلسه‌ای که معاونان پژوهشی دانشگاه‌های کشور شرکت داشتند، طرح این موضوع با مخالفت اکثریت مواجه شد؛ اکثریتی که رشته تحصیلی‌شان فنی، مهندسی و علوم پایه بود، به اقتضای رشته و تخصص و پدیده‌های طبیعی که موضوع رشته‌شان بود با هرگونه مباحثی از جنس بومی‌سازی به شدت مخالفت ورزیدند. آنان این تفکر را محدودیت فکری و مخل در تولید علم و بهره‌مندی از دستاوردهای علمی می‌دانستند؛ به نظر آنان، علم، پروژه‌ای جهانی و قواعد آن جهانشمول است و علم تجربی مرز نمی‌شناسد. اکثریت مزبور نقد خود را تا آنجا پیش می‌بردند که معتقد بودند حتی ما یک معادل جا افتاده در زبان انگلیسی برای بومی‌سازی نداریم. اما برخورد دوم، واکنشی دیگر از سوی جمع استادان و صاحب‌نظرانی از همکاران علوم انسانی و حوزوی بود که وقتی بومی‌سازی علوم را مطرح

کردم، ابتدا به بدیهه‌گویی متهم شدم! و دوم طرز تلقی‌ام را از بومی‌سازی، حداقلی دانستند و به من تفهیم شد که در ایران واقعه‌ عظیمی به نام انقلاب اسلامی رخ داده است و باید در تولید علم و اندیشه به آن توجه داشت و علوم تجربی مغرب زمین به دلیل سکولار بودن فقط در جوامع آنان و برای مصرف داخلی خودشان قابل بهره‌برداری است؛ بنابراین، باید از بنیاد، طرحی نو در انداخت و بسته معرفتی و مجموعه دانش و علوم تجربی موجود صادراتی از مغرب زمین را به کنار نهاد و بهتر است از این «چیستی» تفاوتها عبور و به «چرایی» این تفاوتها پرداخت. واکنش افراطی صاحب‌نظران علوم طبیعی در ایران قابل درک است. این موضوع به جنس پدیده‌هایی که آنان با آن سرگرم هستند، مربوط می‌شود؛ پدیده‌های علوم طبیعی و علوم دقیقه، دارای نظم و قواعدی جهانشمول‌اند. ترکیب مولکولها و درجه جوشش آب، سیر نور به خط مستقیم و قواعد هندسه و ریاضی، فرازمانی و فرامکانی‌اند. تنوع اقلیمها نمی‌تواند آنها را مخدوش سازد. اگر دانشمندان علوم دقیقه و علوم سخت در ایران با بومی‌سازی علوم مخالفت می‌ورزند، باید به آنان حق داد. برخی از آنان در سطحی‌ترین تلقی، بومی‌سازی را در این می‌دانند که به جای مدیر «ایرانی» قبل از انقلاب، مدیری «ایرانی» در رأس پروژه‌ها قرار گیرد. آنان بنا به اقتضای فهم خود، ابژه^۱ محورند؛ ابژه‌ها در سراسر جهان طبیعت سرشتی یگانه دارند. پس بحث از بومی‌سازی، نوعی بیهوده‌کاری و نوعی اسباب‌بازی روشنفکری و حتی نوعی تحجرم‌آبی است.

واکنش دسته‌مقابل هم قابل درک است. آنان سوژه^۲ محورند و در پس نظریه‌ها و سازه‌های علوم تجربی و انسانی مغرب زمین، ذهنیتی مشاهده می‌کنند که با ارزشهای ایرانی و اسلامی ما در تعارض است. علوم انسانی مغرب زمین، درون مایه‌ای سکولاریستی دارد. از نظر آنان محتویات علوم انسانی و اجتماعی به طور مبنایی، مشکل‌دار و غیر قابل استفاده است. شاید بتوان میان این دو دیدگاه حدوسطی قائل شد و بتوان از دو نوع بومی‌سازی سخن گفت: بومی‌سازی ابژه‌ای و بومی‌سازی سوژه‌ای. در بومی‌سازی ابژه‌ای می‌پذیریم که بخشی از واقعیت‌های مورد مطالعه در علوم انسانی در غرب و ایران مشترک است، اما به دلیل فرهنگی بودن پدیده‌های علوم انسانی، در اقتباس این بسته‌های معرفتی نقادانه عمل می‌کنیم و احیاناً در آن دخل و تصرفاتی می‌کنیم. فراتر از آن ممکن است ابژه‌ای در مغرب زمین موضوعیت داشته باشد، اما در جامعه ما موضوعیت نداشته باشد؛ نظیر فمینیست رادیکال و یا برعکس ممکن است موضوعی در ایران وجود داشته باشد، اما در مغرب زمین به دلیل فقدان موضوعیت بدان پرداخته نشده باشد، مانند اقتصاد اوقاف.

1. object
2. subject

به هر حال، بنا به پذیرش رئالیسم در فلسفه اسلامی و بنا به آنچه علامه طباطبایی و یا استاد مطهری و دیگران اظهار داشته‌اند، ابژه‌ها و واقعیتها باید مورد بررسی موردی، مشاهداتی و استقرایی قرار گیرند تا نظم و انضباط و قواعد مستتر در آن شناسایی و افشا شوند. این قسمت، قدر مشترک، علوم انسانی مغرب زمین و ایران اسلامی است؛ تفاوت در آن است که دیدگاه بومی‌سازی سوژه‌ای، قائل بر آن است که آنچه گفته شد، شرط لازم است؛ اما شرط کافی هم دارد. شرط کافی آن ربط آن در پدیده‌های انسانی و حتی پدیده‌های طبیعی با جهان‌بینی ایرانی و اسلامی است. بنابراین، دنیاشناسی با غایت اخروی و پدیده‌های متکثر طبیعی به محوری واحد به نام توحید پیوند می‌خورد و با قاعده فراگیر گسترش هدایت در همه عرصه‌ها تسری می‌یابد. بنابراین، در قواعد تمدن‌سازی ایرانی، صرفاً دغدغه‌های دنیاسازی مدنظر نیست، بلکه دنیا و آخرت، توأمان، مدنظر است. طبیعی است که دشواری بومی‌سازی از جمع همین امور به ظاهر جمع ناپذیر ظاهر می‌شود. بومی‌سازی ابژه‌ای، وظیفه استادان و محققان دانشگاهی و اسلامی‌سازی دانش و معرفت از نوع قیاسی، وظیفه استادان و محققان حوزوی است؛ اما این دو پروژه ارتباط محکمی با یکدیگر دارند. مبانی توحیدی می‌تواند قبل از مشاهدات استقرایی و بعد از آن نقش‌آفرینی کند، حتی بسیاری از گزاره‌های دینی می‌تواند از مبنایی قیاسی، نقطه عزیمت تولید دانش بومی قرار گیرد که در گذشته به کرات صورت گرفته است. خمیرمایه اندیشه سیاسی مدرن مغرب زمین از الهیات مسیحی اخذ شده و اکثر مفاهیم محوری و مهم اندیشه سیاسی مغرب زمین از بستر و دامن مسیحیت و با توجیهاات و استدلال‌های مذهبی زاده شده است؛ همچنین، از دل «دانش»، علم تجربی^۱ متولد شده است. این نکته نباید به معنای پشت‌پازدن به میراث بشر در علوم انسانی و اجتماعی مغرب زمین تلقی شود. اگر در حدیث شریف پیامبر(ص) مسلمانان به فراگیری علم در اقصی نقاط آن زمان یعنی چین تشویق می‌شوند: «اطلبوا العلم ولو بالصین» - چین محل آموزش علوم اسلامی و مذهبی مسلمانان نبوده است!! - در تعالیم مذهبی ما مسلمانان به آموختن و فراگیری دانشهای دیگران ترغیب شده‌ایم؛ مانند: «اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه» و یا «خذ العلم ولو من اهل النفاق» و غیر آن. این اقتباس در علوم انسانی و اجتماعی دارای روش‌شناسی خاص خود است. بومی‌سازی در گذشته هم انجام شده است: بومی‌سازی علوم انسانی آن‌گونه که انجام شده است و بومی‌سازی علوم انسانی آن‌گونه که باید انجام شود، دو سرفصل مهم تفکیک بومی‌سازی پسینی از پیشینی است.

رهیافت بومی سازی و کتاب درسی

به منظور محدودسازی بحث می‌توان مفروضاتی را پذیرفت و آنها را از حیطه بررسی خارج کرد؛ این مفروضات که محقق آنها را می‌پذیرد عبارت است از:

۱. کتاب درسی حلقه‌ای از سلسله حلقه‌های ساختار تولید علم و آموزش عالی در ایران است؛ بنابراین، محقق نمی‌تواند به طور مستقل به بومی‌سازی کتب درسی بپردازد.
۲. تحقق بومی‌سازی در علوم انسانی، مستلزم انجام دادن پژوهشهای بنیادین در فلسفه علم ایرانی و به طور خاص در علوم سیاسی و نیز انجام دادن پژوهشهای استقرایی و پیمایشی متعدد و تولید داده‌هاست.
۳. بومی‌سازی تحت تأثیر سندهای فرابخشی، سند چشم‌انداز بیست ساله و برنامه‌های توسعه چهارم و پنجم و نیز سیاست‌گذاریهای کلان نقشه جامع علمی کشور و شورای عالی انقلاب فرهنگی است.
۴. بومی‌سازی علوم انسانی و علوم سیاسی در گرو اصلاح سرفصلهای درسی و برنامه‌ریزی رشته‌های علمی است؛ بنابراین تا این برنامه‌ها اصلاح نشود، تحقق بومی‌سازی میسر نخواهد شد.

۵. بومی‌سازی به منظور نیل به این اهداف صورت می‌گیرد: تولید علم در ایران؛ حفظ هویت ملی و اسلامی؛ حفظ و افزایش اعتماد به نفس فردی و ملی؛ اجتناب از تفکر ترجمه‌ای؛ اجتناب از تقلیدگرایی؛ اجتناب از تفکر سکولاریستی در علوم انسانی و در راستای ایجاد سازگاری با اجزاء و کلیت نظام سیاسی ایران؛ تعریف منطق درست و اعتدال در برخورد با میراث ارزشمند تمدن مغرب زمین در علوم انسانی و رد هرگونه راهبردهای افراطی (پذیرش مطلق) و یا تفریطی (رد مطلق) و برقراری رابطه بین علم و عمل سیاسی^۱ و یا ذهن و عین.

هستی‌شناسی و بومی‌سازی کتب علوم انسانی (علوم سیاسی)

محتوای کتب درسی علوم انسانی، از جمله علوم سیاسی، وارداتی است. یثربی در این باب می‌گوید: «در جهان مسیحیت و غرب، کلیسا الهیات و عقاید خود را بر اساس عقل‌گریزی و عقل‌ستیزی بنیاد نهاده بود؛ زیرا مسائلی چون تثلیث، تجسد، گناه ازلی، فدا شدن خدا، استحاله نان و شراب به جسم و خون مسیح با عقل و هوش بشر قابل تصور نبود، چه رسد به

۱. بزرگمهری در مقاله‌ای از پژوهش پیمایشی خود معتقد است که بسته آموزشی رشته علوم سیاسی نمی‌تواند کاربردی و پاسخگوی نیازهای عینی بازار کار در ایران باشد (بزرگمهری، ۱۳۸۷، ص ۴۷-۶۸).

تصدیق! در چنین نظام دینی، عقل‌گریزی و حتی عقل‌ستیزی جریانی کاملاً عادی و منطقی بود؛ اما اسلام دینی است که اساس باورهایش، چیزی جز عقل و هوش بشر نیست. در جای جای قرآن، بر شعور، تعقل، تدبر، تفقه، نظر، برهان و نیز بر نفی تقلید در اصول تأکید شده است. حتی در فروع هم هر کس بتواند اجتهاد کند، تقلیدش مقبول و مشروع نیست» (یثربی، ۱۳۸۵، جلد ۲، ص ۴۶۷). بنابراین، محیط پیدایش اسلام و مسیحیت متفاوت بوده است. تعالیم اسلامی هم به دلیل عقب بودن ساخت سیاسی و فقدان دولت در جامعه قبیله‌ای، از بنیاد با تعالیم سیاسی و اجتماعی آمیخته و هم ذات اسلام با مسیحیت قرون وسطی متفاوت است. از این رو، سکولاریسم، ذات مستقل انسان یا اومانیزم، خودپسندگی مادی، خردورزی مستقل از وحی، تعارض علم با دین، منافع مردم و مصالح کلیسا، دنیا و آخرت در مسیحیت کلیسایی و قرون وسطی رخ داده است؛ ولی هنوز جهان اسلام از جمله ایران چنین تجاربی را پشت‌سر نگذاشته است. بنابراین، علوم انسانی و علوم سیاسی مبتنی بر عرفی‌سازی دین و دنیا، دین و علوم انسانی و دین و سیاست هنوز در جهان اسلام و ایران فعلیت نیافته است. از این رو، دین به گونه‌ی یک ابرقدرت، به اشکال و صور مختلف در همه جلوه‌ها سیطره خود را نشان می‌دهد. آن علوم انسانی و آن علوم سیاسی که این نقش را در جهان اسلام و ایران نادیده گرفته باشد، از بنیاد فاقد توان و قابلیت لازم برای توضیح رفتار سیاسی در گذشته و حال و پیش‌بینی آن در آینده است. بنابراین، در چنین جوامعی فقه سیاسی به همان جایگاهی نزدیک می‌شود که در متون مغرب زمین از آن با عنوان «بنیادهای علم سیاست» یاد می‌شود، چون هر دو به رفتارشناسی سیاسی می‌پردازند؛ هر چند در یکی وجه هنجاری و در دیگری وجه واقعیت و هستی‌شناسی قوی‌تر است.

در روند بومی‌سازی علوم در ایران و نگارش کتاب درسی لازم است هستی‌شناسی توحیدی مبنای کار قرار گیرد. هستی‌شناسی در علوم انسانی ضمن اینکه به واقعیت‌های ملموس و مشهود توجه دارد و علل مادی را با مشاهدات عینی رصد می‌کند و به تحول و تطور در متغیرها و مطالعه شناخت این متغیرها با روشهای تجربی و تکیه بر جزئی‌نگری استقرایی می‌پردازد و از این نظر تفاوتی با روشهای پوزیتیویستی ندارد؛ اما این بررسی را شرط لازم می‌داند و قائل به شرط کافی نیز هست. بنابراین، همه این اجزاء را در «قوس وجود» و «من الله و الی الله» می‌بیند و همه چیز را در اتصال به مبدأ و معاد می‌داند. درحالی‌که علوم انسانی مغرب زمین از مبدأ و معاد منقطع است؛ در آنجا از جهت طولی و عرضی پدیده‌ها محدود شده‌اند و سیطره کمیّت و جزء‌نگری حاکم شده است. به منظور کاربردی کردن این رکن می‌توان مواردی را پیشنهاد کرد:

۱. ارجاع دادن به خداوند در کنار اسباب عادی و ظاهری و مادی است که در مشاهدات آزمایشگاهی مدنظر قرار می‌گیرد. ضمن اینکه مطالعه اسباب و اقدام کردن از طریق اسباب لازم است (ابی‌الله ان یجری الامور الا باسبابها) در عین حال باید به طور مرتب به مسبب‌الاسباب ارجاع داد. از این طریق همه علوم اسلامی، انسانی و طبیعی ضمن آنکه مداری اختصاصی دارند که در آن قلمرو به دور آن می‌چرخند، در آن واحد، بر دور مدار کلی تری به نام توحید می‌چرخند. توحید مدار اشتراکی و وحدت‌بخش همه علوم می‌شود (اعوانی، ۱۳۷۲). با بازگشت توحید به قلمرو علوم، همه علوم در قلمروهای سه‌گانه اسلامی، انسانی و طبیعی به یک اصل بازمی‌گردند و از اصل مشترکی تبعیت می‌کنند و دارای غایت مشترکی می‌شوند و کثرت در وحدت و تمرکززدایی در عین تمرکزگرایی علوم محقق می‌شود (چیتیک، ۱۳۸۷). برای مثال، در آثار مودودی و یکی از شارحان این آثار به نام مریم جمیله، علوم مغرب زمین به نوعی بت‌پرستی تشبیه و اسباب غفلت از خداوند معرفی شده است (هودبوی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۳). به نظر آنان باید، توحید و خداوند، لحظه به لحظه، حضور داشته باشد. در مطالعه فیزیک برای مثال، اگر هیدروژن با اکسیژن ترکیب شود، آب تولید می‌شود، باید گفت وقتی اتمهای هیدروژن به اتمهای اکسیژن نزدیک می‌شوند به مشیت خداوند، مولکول آب تولید می‌شود. به نظر آنان نام‌گذاری قوانین به نام دانشمندانی که آن را کشف کرده‌اند و نه خلق، کار درستی نیست (هودبوی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۳). باید توحید در لحظه به لحظه نوشتار و بین سطرها حضور داشته باشد. در سطرها، علت‌های مادی و در بین آنها، علت معنوی و علت‌العلل بررسی می‌شود.

بنابراین، مجموعه روابط علت و معلولی مندرج در بسته معرفتی علوم انسانی مغرب زمین هنگام انتقال ترجمه به فضای ذهنی مسلمانان باید تفسیر مجدد صورت گیرد و بر مبنای اصل توحید «تفسیری دینی» از آنها به عمل آید. توحید یعنی اینکه مبدأ همه چیز خدای یگانه است، همه چیز از او، برای او و به سوی اوست. هستی هر پدیده‌ای در حدوث و بقای خویش وابسته به هستی خداوند است. همه به او محتاج‌اند و او از همه بی‌نیاز است و همه چیز بر اساس حکمت و مشیت و قضا و قدر و تقدیر او رقم می‌خورد. بر اساس جهان‌بینی توحیدی، عالم سراسر فعل خداوند است. این نوع نگاه و این پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه تأثیری تعیین‌کننده بر تفسیر دینی حوادث فردی، اجتماعی و سیاسی دارد. «حوادث را نمی‌توان دو دسته کرد: دسته‌ای که فعل خداوند و دسته‌ای که مستند به علل و عوامل طبیعی خاص خود است، بلکه همه حوادث در عین استناد به علل و عوامل خاص خود - که البته لزوماً آن علل همان عوامل طبیعی نیستند - فعل خداوندند» (شیروانی، ۱۳۸۴،

ص ۱۲۹). بنابراین، بینش توحیدی، به‌ویژه توحید افعالی موجب می‌شود که فرد ضمن تحلیل علل مادی، آنها را در قالب تفسیری دینی بازسازی کند.

بدین ترتیب علل مادی و مشاهداتی در فرجام‌نهایی در مدار توحید قرار می‌گیرند و این تفسیر دینی مضاعف - یعنی یک تفسیر در خود غرب صورت گرفته است و تفسیر دوم، تفسیری دینی است که ما آن را ارائه می‌دهیم - بر تفسیر وارداتی از پدیده‌ها باعث تقویت ایمان دانشجویان و دینی دیدن رویدادهای سیاسی و درک تجلی اسمای الهی در آنان می‌شود. منظور این است که خود علم انسانی و حتی علم توحیدی نیز می‌تواند به حجاب بین بنده و خداوند تبدیل شود، درحالی که هیچ چیز و امر و مشغله‌ای نباید مانع ذکر خداوند شود که در آن صورت مشمول «لهو الحدیث» (سوره لقمان، آیه ۸) قرار می‌گیرد.

۲. ارجاع دادن به آخرت و مرگ اندیشی و مرگ آگاهی در کتب درسی.

۳. ارجاع دادن به ذات نامستقل انسان و ضرورت نبوت و امامت و ولایت و نیاز انسان به هدایت آن.

۴. ارجاع دادن مستمر به جهت‌گیری از اویی و به سوی اویی در هر حرکت، قدم، سطر و نوشتار و گفتار.

۵. طرح علم انسانی متکی بر آموزه‌های وحیانی و نه سکولار و علی‌القاعده اذعان به دین فراگیر، فرا زمانی و استفاده از آموزه‌های الهام‌بخش جاودانه آن در «ثابتها» از دیگر رهنمودهای عملی در این بخش است.

بدین ترتیب، اعتقادات استدلالی مؤلفان در اصول عقاید - به‌ویژه توحید آن هم توحید افعالی و اینکه اشتغالات حتی علمی و کاوشهای تجربی نباید آنان را از یاد خداوند بازدارد - سرمایه‌ای است که آنان می‌توانند در پژوهشها و نگارش کتب درسی تخصصی آنها را به کار گیرند و نیز در مدار توحیدی به گردش درآورند. بر این اساس همه مؤلفان مسلمان باید «دوزیستی» باشند و همچون موجوداتی که هم می‌توانند در خشکی و هم در آب زندگی کنند، باید بتوانند علل جویی مشاهداتی و مادی و حسی خود را سامان دهند و سپس آن را در مدار توحیدی و علل طولی آن و علت‌العلل قرار دهند. این همان دشواری بومی‌سازی است که بارها به آن اشاره شده است. تمدن‌سازی اسلامی همین دشواری را دارد که همچون تمدن مغرب زمین صرفاً درصدد عمران دنیوی و مادی نیست، بلکه الگوی تمدن اسلامی که ایران پیشگام تحقق آن است، دغدغه‌های دنیوی و اخروی را توأمان تعقیب می‌کند. همین وجه به ظاهر متناقض (متضاد) گوشه‌هایی از صعوبت راه را نشان می‌دهد. همان‌گونه که از کلام معصوم (ع) می‌خوانیم که آن‌گونه زندگی کن که

گویی همیشه زنده خواهی بود و آن گونه یاد آخرت کن که گویی فردا خواهی مرد می آید؛ بنابراین، مؤلف بومی سازی باید دوزیستی و ترجیحاً علاوه بر علوم تخصصی انسانی با معارف اسلامی هم آشنایی لازم داشته باشد. به تعبیر دیگر، در بومی سازی به نحوی سبب فلسفه و دانش با سبب علوم تجربی رابطه برقرار می کند. این امر لازمه حفظ هویت ملی و هویت دینی و ایجاد اتصال بین حال با گذشته و تضمینی برای داشتن آینده است.

معرفت شناسی و بومی سازی کتب درسی علوم انسانی

در این بخش نیز می توان بر مبنای رهیافت بومی سازی، نکته هایی را برای تدوین کتاب درسی در نظر گرفت و آنها را در قالب سؤالاتی مطرح کرد:

۱. با توجه به اینکه در انتقال علوم انسانی مغرب زمین با یک معرفت دو درجه ای مواجهیم، مؤلف چگونه می تواند این واقعیت را به خواننده منتقل کند و عملکردهای شناختی خاص را در مطالعه فضایی ایران به کار بندد؟ چگونه می تواند «آگاهی کاذب» را از آگاهی واقعی تفکیک کند؟
۲. با توجه به اینکه در علوم انسانی - برخلاف علوم طبیعی که در آن تنها یک رهیافت، یعنی رهیافت اثبات گرایی، وجود دارد - رهیافتهای متعدد وجود دارد، با رهیافت بومی سازی علوم انسانی هم مواجهیم که این رهیافت در رشته ای خاص - مانند علوم سیاسی - چگونه می تواند رکن معرفت شناختی خود را تعریف می کند؟
۳. با توجه به اینکه در شناخت اثبات گرایی، شناخت به شناخت حسی، مادی و مشاهداتی منحصر و محدود می شود، در رهیافت بومی سازی علاوه بر راه شناخت حسی از راههای سه گانه دیگر، نظیر شناختهای عقلی (راه عقل)، و حیانی (راه وحی) و عرفانی (راه دل) هم استفاده می شود. کاربست این شناختها در طول هم، نه در عرض هم چگونه امکان پذیر می شود؟
۴. برقراری تعاملهای چند گانه میان شناختهای حسی، عقلی، و حیانی و عرفانی و نیز دادوستد شناختهای چهار گانه در سه مقام شکار داده ها، تولید سازه نظری و آزمون آن یا داوری چگونه امکان پذیر می شود؟
۵. تأکید توأمان بر معرفت شناسی تجزیه محورانه و معرفت شناسی کل گرایانه چگونه در هر یک از رشته های علمی محقق می شود؟
۶. با توجه به رابطه علم و دین اسلام که یافته ها و آموزه های آنها در تعارض یکدیگر نیستند؛ چگونه می توان گزاره هایی را از قرآن، احادیث و سیره عملی اولیای دین

اخذ کرد و در تولید «سازه‌های نظری» از آنها الهام گرفت و آنگاه به دنبال آزمون آنها در مقام تجربه عینی و کارهای میدانی و پیمایشی برآمد؟

۷. معرفت‌شناسی بومی‌سازی در برخورد با بسته معرفتی علوم انسانی مغرب زمین، به دور از هر گونه راه‌حلهای ساده‌سازانه‌ای به حذف مطلق و با جذب بی‌قید و شرط آن رأی نمی‌دهد، بلکه به اخذ و اقتباس‌گزینشی و نقادانه و مجتهدانه آن حکم می‌کند؛ همان برخوردی که باید با کلیت تمدن مغرب زمین داشته باشد.

روش‌شناسی و بومی‌سازی کتب درسی علوم انسانی

روش‌شناسی برخاسته از معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است و در رهیافت بومی‌سازی برخورد متعارف و معقولی با بسته معرفتی علوم انسانی مغرب زمین دارد. همان‌طور که آمد در این مرحله مباحثی مطرح می‌شود:

شکل‌گیری هویت ملی و اسلامی

در معرفت‌شناسی باید بر شکل‌گیری هویت ملی و هویت اسلامی و دینی، به عنوان اولویت نخست توجه کرد و هویت و معرفت ملی و اسلامی ابتدا باید در ذهن آموزنده راسخ شده باشد. در عرضه محتوا این نکته و سؤال مهم است که اول معرفت توحیدی به آموزنده عرضه می‌شود یا معرفت مادی؟ مرحوم آیت‌الله مطهری در مقایسه سیدجمال‌الدین اسدآبادی با اقبال لاهوری ضمن اینکه هر دو را می‌ستاید، به برخی لغزشهای کلامی و گفتاری اقبال اشاره می‌کند و دلیل آن را در این می‌داند که اقبال اول با معرفت مغرب زمین و سپس با معرفت توحیدی آشنا شد؛ اما سیدجمال‌الدین اول معرفت توحیدی و سپس معرفت مغرب زمین را آموخت. به همین دلیل سیدجمال‌الدین آن لغزشها را ندارد (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۳۵). شادمان نیز در این نکته اصرار می‌ورزد قبل از آنکه تحکیم هویت ملی در دانشجو صورت گرفت، او می‌تواند به خارج از کشور اعزام شود؛ و گرنه هویتش در معرض تهدید قرار خواهد گرفت (شادمان، ۱۳۸۲).

بر همین مبنا باید در روی جلد و متن کتب دوره ابتدایی و راهنمایی به طور مرتب نام متفکران و دانشمندان ایرانی را لحاظ کرد تا دانش‌آموز آنها را در ضمیر خود حک کند و بیاموزد که ایرانیان تمدن‌ساز و در ساختمان علم دنیا نقشی ممتاز و شایسته داشته‌اند. این اقدامات باعث می‌شود که دانش‌آموز با خواندن و تکرار اسامی دانشمندان بیگانه احساس کهنتری و بی‌هویتی نکند.

مقام فهم

تمدن غرب و میراث علوم انسانی آن گنجینه ارزشمندی است. هرچند این میراث در زمین و اقلیم مسلمانان یا ایرانیان گاه ناسازگار و بحران‌آفرین است و نمی‌روید، باید با احترام با آن برخورد کرد؛ زیرا آنچه غرب را غرب و تمدن‌ساز و مسلط بر مردم جهان کرده است، علاوه بر علوم طبیعی و فناوریهای قدرت‌آفرین و ثروت‌افزای آنان، بیشتر مرهون تغییر رویکرد و اصلاح نگرش و دانش و علوم انسانی آنان است. بنابراین، مقام فهم در بومی‌سازی علوم انسانی و هر رشته تخصصی مهم است. پرسشها و توصیه‌هایی که در این مرحله مطرح است عبارت است از:

۱. نظریه‌ها و اندیشه‌های قله مانند که با اوج اندیشه‌های مغرب زمین در رشته‌های گوناگون به منظور ترجمه شناسایی می‌شوند، کدام‌اند؟ این نظریه‌های مطرح و روزآمد و گفتگوهای روز و اندیشه‌های در اوج باید شناسایی، ترجمه و فهمیده شوند. این نکته با توجه به عمر محدود صاحب‌نظران و مشغله‌های فراوان آنان بسیار حیاتی است. باید این نوشته‌ها و آثار در اوج و نقطه عطف شناسایی شوند و ترجمه‌ای رسا از آنها به عمل آید؛ ترجمه‌ای که در آن قالب‌شکنی در زبان مبدأ و قالب‌ریزی در زبان مقصد به خوبی انجام شده باشد. شادمان (۱۳۸۲) در بومی‌سازی به ترجمه اهمیت فراوانی داده است. او ترجمه را برای «تسخیر تمدن غربی» ضروری می‌داند، اما در علوم انسانی قیود احتیاط‌آمیزی را مطرح می‌کند؛ مالک بن نبی (۲۰۰۲) ترجمه افکاری را برای جامعه اسلامی مخرب می‌داند.

۲. در تدوین کتاب درسی و کاربرد نظریه‌های متعارف حوزه مختلف باید دست به «غریبال‌گری» زد و به این پرسش پاسخ داد که کدام یک از این نظریه‌ها از حیث ارزشی و فرهنگی در دو بُعد ملی و دینی از یک سو و از حیث واقعیات عینی ایران و جوامع اسلامی، دارای قدرت سازگاری بالاتر و توان توضیح‌دهندگی بیشتری است؟

۳. سپس، در کتاب درسی باید این دسته از نظریه‌ها را بیشتر تفسیر کرد. بنابراین، نظریه سازه‌نگاری بیش از نظریه اثبات‌گرایی و نظریه ماکس وبر بیش از نظریه کارل مارکس و نظریه یونگ بیش از نظریه فروید و نظریه ابن‌خلدون بیش از نظریه شیوه تولید آسیایی می‌تواند در ایران یا جوامع اسلامی قدرت توضیح‌دهنده و سازگاری ذهنی و عینی داشته باشد.

۴. در مقام فهم، گاه مشاهده شده است که حتی مثالهایی که برای فهم نظریه‌های علمی ارائه می‌شود، از جوامع مغرب زمین است و دانشجو حتی در هنگام مطالعه این شکاف را به طور ملموس احساس می‌کند. یکی از سطوح بسیار نازل بومی‌سازی آن است که دست کم مثالها، مثالهایی ایرانی و جهان‌اسلامی، آسیایی و خاورمیانه‌ای باشد تا برای

دانشجو جذاب‌تر و قابل‌فهم‌تر باشد. گاه حتی اسامی افراد فرضی در کتب علمی نیز عیناً از منابع خارجی است. برای مثال، گاهی مؤلف حتی تا این حد به خود زحمت نداده است که مثلاً به جای نام جورج نامی ایرانی، مانند «پرویز» بگذارد. بنابراین، دانشجو لحظه به لحظه این حالت مصرف‌کنندگی و خودباختگی و انفعال و از خود بیگانگی را احساس می‌کند.

۵. در مقام فهم، مقوله واژه‌گزینی و معادل‌یابی برای واژگان تخصصی نیز نکته‌ای مهم در بومی‌سازی است. کسانی که در زمینه زبان و اندیشه به طور تخصصی کار می‌کنند، به خوبی می‌دانند که واژه‌ها صرفاً قالب‌های بیانی برای انتقال محتوایی از پیش تعیین شده نیستند، بلکه واژه‌ها و کلمات و زبان به طور کلی می‌توانند خود محتوا باشند. بنابراین، با بهره‌مندی از استادان برجسته و مسلط در هر حوزه برای تولید واژگان تخصصی، به نحوی که قبل از آنکه واژه‌ای نامأنوس یا ناقص و یا اصولاً کاربرد خود واژه لاتین و انگلیسی و فرانسوی و جز آن جایگاه خود را باز و تحکیم کند، باید معادل‌های تخصصی و برگزیده رایج شوند. معادل‌های فارسی خود، قطعه‌ای از قطعات متعدد بومی‌سازی را می‌سازند و شکل می‌دهند.

۶. در مقام فهم، مؤلف مسلط بر کتاب درسی باید منابع اصلی نظریه‌پردازی در مغرب زمین و منابع شرحی آن را مطالعه و درک کند و آنگاه آنها را در عباراتی فشرده به خواننده ایرانی منتقل نماید. علی‌اکبر سیف در این باب می‌گوید: «یکی از پیچیده‌ترین نظریه‌ها در روان‌شناسی رشد، نظریه ویگوتسکی است. باور کنید شاید ۵۰ منبع را زیرو رو کردم تا توانستم این نظریه را به جایی برسانم که مفاهیم آن به راحتی قابل انتقال باشند. گاهی پیش می‌آید که برای یک پاراگراف یک هفته وقت صرف می‌کنم تا به خواسته‌ام برسم. بعضی وقتها خسته می‌شوم و کتاب را تا مدتی کنار می‌گذارم تا افکارم به نظم جدیدی برسد» (سیف، ۱۳۸۶، ص ۹۴-۱۰۳).^۱

۷. در مقام فهم باید به این پرسش پاسخ داد که آیا سطح دانش درس یا رشته مورد بحث در ایران به روز است؟ برای مثال، حاجی یوسفی (۱۳۸۵، ص ۸۸) با توجه به نتایج تحقیق پیمایشی خود معتقد است کیفیت منابع درسی اصول روابط بین‌الملل در ایران در سطح بسیار نازلی است و به روز نیست. بهرام نوازی (۱۳۸۵) نیز با مقایسه سرفصل‌های درسی رشته علوم سیاسی در سی سال گذشته و مقایسه آن با برنامه‌های درسی هاروارد، نورث وسترن در ایالات متحده، کارلتون و بریتیش کلمبیا در کانادا و جواهر لعل نهرو در هند به عنوان دانشگاه‌های برتر در غرب و شرق به این نتیجه می‌رسد که برنامه درسی علوم

۱. علی‌اکبر سیف این نظریه را در حدود یازده صفحه در کتاب خود بررسی کرده است.

سیاسی در ایران به روز نیست. وی حتی بازبینی‌های اخیر در دانشگاه‌های شهید بهشتی، تهران و اصفهان را ناکافی می‌داند و آن را جز در موارد اندک، نوعی جابه‌جایی عناوین ارزیابی کرده است.^۱

دکتر احمد احمدی نیز در ارزیابی وضعیت علوم سیاسی آن را بعد از سی سال از انقلاب هنوز ناموفق و اقدامات انجام شده را ناکافی می‌داند و معتقد است: «علوم سیاسی، سازنده ساختار سیاسی یا قالب و چهارچوب کلی یک نظام است. اگر این علم درست تحقیق و تدوین و تدریس شود، نظام تثبیت می‌شود و پایدار می‌ماند و گرنه دچار تزلزل خواهد شد. متأسفانه پس از انقلاب فرد یا گروهی که آن چهارچوب استوار و مستحکم این نظام را تدوین کند و نیروی مصمم و قدرتمندی که پای کار بایستد و آن را اجرا کند، به صورت منسجم و یکپارچه فراهم نشد و در نتیجه آنچه باید تحقق می‌یافت، تحقق نیافت (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۱۷).

مقام نقد

مقام نقد بعد از مقام فهم مطرح است. پرسشها و توصیه‌های این مرحله عبارت است از:
 ۱. آیا مرحله فهم به درستی صورت گرفته است؟ آیا فهم در یک فعالیت دسته جمعی رخ داده است؟ یا دست کم، فهم انفرادی در معرض داوری یک جمع صاحب نظر قرار گرفته است؟ این دو کار از جهت کاهش ضریب خطای مرحله فهم ضروری است، زیرا اگر فهم به مرحله کمال نرسیده باشد، طبعاً نقدی که بر این فهم ناقص می‌شود، نقدی ناقص و خدشه‌پذیر و سست بنیاد خواهد بود.

۲. آیا خودباوری و اعتماد به نفس فردی و ملی برای ورود به مرحله نقد وجود دارد؟ زیرا برخی قائل‌اند که ما حتی در فهم افلاطون در بیش از ۲ هزار سال پیش مشکل داریم تا چه رسد به فهم هابرماس و نقد هابرماس. آیا این آمادگی روحی و منطقی و علمی وجود دارد که دست کم در مرحله نقادی، سوار قطار علم انسانی شد؟ مؤلف کتاب درسی باید از نظر ویژگیهای شخصیتی به این توانمندسازیهای روحی و معرفتی رسیده باشد.

۳. نظریه‌های رشته‌های مختلف علوم مغرب زمین چون در حالت بسته‌بندیهای فرهنگی حاضر و آماده‌ای وارد کشور ما می‌شود، طبعاً جامعه علمی ما با آن به مثابه «قیاسی» برخورد می‌کند؛ یعنی ما از جزء به سوی کل حرکت نمی‌کنیم، بلکه از این نظریه‌ها به مثابه یک کل حاضر و آماده و سکوی نظری و همچنین برای تجزیه و تحلیل

۱. ویژه نامه نکو داشت دکتر علی اکبر سیف، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳/۱۲/۱۳۸۶، ص ۲۴.

جزء یا اجزاء ایرانی و جهان اسلامی بهره می‌بریم. یعنی جایگاه علوم انسانی در مغرب زمین با ما متفاوت است؛ در مغرب زمین از جایگاهی استقرایی و در جامعه ما از جایگاهی قیاسی برخوردار است.

۴. در مقام داوری، محقق ایرانی یا مسلمان از فرصتی افزون بر آنچه پژوهشگر و نقاد مغرب زمین دارد، برخوردار است و آن آموزه‌های دینی و اسلامی است؛ یعنی به این پرسش پاسخ می‌دهد که نقادی این نظریه‌های وارداتی از حیث آموزه‌های اسلامی در قرآن، احادیث و سنت و اندیشه متفکران مسلمان چه وضعیتی دارد؟

۵. در مقام داوری، فرصت ثانویه و اضافی پژوهشگر و نقاد ایرانی این است که می‌تواند این نظریه‌ها را با محک واقعیات عینی جهان ایرانی ارزیابی کند. نظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی مغرب زمین حاصل تئوریزه کردن واقعیات مغرب زمین است؛ بنابراین، تا حدود زیادی این نظریه منطبق با آن واقعیات است. اما زمانی که این نظریه‌ها با واقعیات فرهنگی و انسانی و دینی جوامع اسلامی و ایرانی مقایسه شود، شکاف آشکار می‌شود و در نتیجه، پژوهشگر ایرانی فرصت آزمایشگاهی استثنایی را به دست می‌آورد تا به مدد آن بتواند بیش از محقق مغرب زمین به نقادی این نظریه‌ها پردازد.

۶. در مقام داوری، نقادی روشن‌شناختی هم مطرح می‌شود. در این نقادی، پژوهشگران و نظریه‌پردازان ایرانی و مغرب زمین یکسان‌اند و باید به این سؤالات پاسخ دهند: آیا ارکان نظریه، صدر و ذیل نظریه از حیث منطق درونی و سازگاری، از انسجام درونی برخوردار است؟

۷. در مقام داوری، نقادی از حیث مسئله بودن و نبودن نیز یکی از مراحل قابل توجه است. سؤال محوری این است که آنچه دغدغه اساسی این نظریه‌هاست، تا چه میزان در ایران یا جهان اسلام، مسئله است؟ آیا اشاعه این نظریه‌ها، نیازی کاذب و آگاهی کاذب را در جامعه ایجاد نمی‌کند؟

مقام نظریه‌پردازی

در این مرحله که مرحله پیشرفته بومی‌سازی است، چند نکته، توصیه یا پرسش محوری قابل طرح است:

۱. بازتعریف مفهومی و تئوریزه کردن اولین نکته در این مرحله است. پس از انطباق نظریه با مورد، به مثابه لباسی که بر قامت واقعیتهای ایرانی یا جهان اسلامی می‌پوشاند، کاستیهای آن در عمل با مورد آشکار می‌شود. بنابراین، محقق گام به گام، تبصره‌هایی بر نظریه می‌زند و با ملحوظ داشتن اقتضائات محیطی، نظری وارداتی از مغرب زمین را بازمینی

و از نو نظریه پردازی می کند، به نحوی که شاید بتوان از این مرحله با عنوان «استحاله»ی نظری یاد کرد. محقق در این مرحله ممکن است دستکاریهایی از حیث «قبض» برخی از واحدها و یا «بسط» قطعاتی دیگر انجام دهد.

۲. استخراج اصول موضوعه یکی دیگر از مراحل بنیادین این مرحله در هر یک از رشته‌های علمی است.

۳. مفهوم سازی خاص از دیگر توصیه‌های بنیادین این مرحله است. برای مثال، برخی برای دولتها که درآمد نفتی دارند یا از درآمدهای ثابت (نظیر حق ترانزیت کشتیها) برخوردارند، مانند کانال سوئز و جز آن، از مفهوم «دولت رانتیر» یا «اجاره‌دار» استفاده کرده‌اند.

۴. در رشته شما، درحوزه‌های فرعی و تکرارناپذیر چگونه می‌توان پدیده‌ها و رفتارهای تکراری را در دهانه بزرگ قیف ذهن ریخت و از دهانه تنگ آن یک «مفهوم» استخراج کرد؟

۵. در رشته موردنظر، کدام یک از مفاهیم وارداتی را باید متناسب با نیازها و مسائل و اقتضانات محیطی خود دستکاری کرد؟ برای مثال، عطاس (۱۳۸۶) جامعه‌شناس برجسته مالزیایی مفهوم «مدرنیزاسیون» را نه به معنای غربی سازی، بلکه به معنای جابه‌جا کردن یک نظام فرهنگی به نظام فرهنگی دیگر - نه لزوماً نوع غربی آن - می‌داند. در رشته شما، کدام یک از مفاهیم می‌تواند این گونه در دستور کار قرار گیرد، به نحوی که در فرایند تولید علم، اشاعه علم یا بهره‌برداری از علم بتوان آن را از حالت انفعالی به حالت فعال قرار داد؟

مفهوم سازی قیاسی و آموزه‌های دینی و ایرانی

۱. این آموزه‌ها می‌تواند در ضرب‌المثلها، اندیشه‌ها و فلسفه سیاسی، کلمات قصار، اشعار شاعران و اسطوره‌های ملی، به‌ویژه در آیات و احادیث اولیای دین و جز آن وجود داشته باشد که در نتیجه باید از این نقطه قوت و این ظرفیت خفته ولی گرانبها در تولید علم بومی استفاده کرد. مؤلف کتاب *روان‌شناسی سیاسی* (برزگر، ۱۳۸۸) نشان داده است که این حوزه معرفتی در دو قلمرو دانش و علم تجربی تاریخچه و سابقه دارد. بنابراین، ریشه‌های روان‌شناسی سیاسی در اندیشه‌های سیاسی متفکران مغرب زمین به طور واضح در آثار این حوزه بررسی شده است؛ اما در حوزه اندیشه سیاسی در اسلام و ایران این موضوع هنوز از معادن ارزشمند آن استخراج نشده است. مؤلف کتاب درسی می‌تواند به این کار دست زند و آن را از آثار کسانی چون کندی، فارابی، بوعلی سینا، مسعودی، ابوریحان بیرونی، ابن‌باجه، ابن‌طفیل، ابن‌مسکویه، اخوان‌الصفاء، ابن‌خلدون و غزالی استخراج، تدوین

و دسته‌بندی کند (برزگر، ۱۳۸۸، ص ۱۲-۲۲).

۲. همچنین می‌توان به وسیله امثال و حکم هر قوم که در جلوه عقلائیت هر زمان و حتی انباشت عقلائیت نسلهای متواتر در قالب ضرب‌المثلها نمودار شده است، به تولید علمی بومی پرداخت؛ یعنی گاه مفاهیم پیچیده یک علم تجربی در قالب یک ضرب‌المثل مضامین عالی سهل و آسان به زبان و فرهنگ بومی منتقل می‌شود. از این ضرب‌المثلها می‌توان به مثابه «فرضیه‌های قیاسی» در تولید علم بومی و نظریه‌سازی و مفهوم‌سازی استفاده کرد. در یک وضعیت ساده شده پروژه تولید علم تجربی به دو مرحله تقسیم می‌شود: (۱) مرحله تولید فرضیه و تولید سازه نظری و (۲) مرحله آزمون فرضیه و سازه نظری در مقام تجربه مشاهداتی و کار پیمایشی. بنابراین، ضرب‌المثلها در این حالت به طور اعجاز‌آمیزی می‌توانند چندین مرحله ما را در تولید علم پیش برند. مؤلف در کتاب روان‌شناسی سیاسی سرنخهایی از این پروژه را نشان داده است (برزگر، ۱۳۸۸، ص ۲۲-۲۷).

۳. آیات و روایات معصومین در کشورهای اسلامی و نیز در ایران، که دین و مذهب همچون ابرقدرتی شکست‌ناپذیر عمل می‌کند، دارای نقش بی‌بدیل در اقتصاد، جامعه، دولت، اجتماع و فرهنگ است. دین چه در مقام ابژه و چه در مقام یک سوژه می‌تواند موضوع علم تجربی و علم بومی باشد. آموزه‌های این دو منبع در حوزه‌های گوناگون علمی علوم انسانی می‌تواند به مثابه هسته سخت و مقاوم از نوع لاکاتوشی را تشکیل دهد. همان‌طور که می‌دانید برنامه پژوهشی لاکاتوشی از دو هسته سخت و ابطال‌ناپذیر و هسته نرم و تغییرپذیر تشکیل شده است (چالمرز، ۱۳۸۷). برای مثال، آیات و روایاتی به طور مستقیم ابعاد کلی اقتصاد اسلامی را مطرح کرده‌اند؛ نظیر آیات منع رباخواری که در واقع هسته سخت مکتب و علم اقتصاد اسلامی است. بنابراین علم اقتصاد اسلامی باید در چهارچوب این خطوط مفروض و قطعی و قرمز طراحی و پردازش شود (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۶۵). در علم سیاست اسلامی، نباید قدرت را به مثابه «طعمه» و فرصت را به قصد ثروت‌اندوزی و بهره‌وری شخصی سیاستمدار در نظر گرفت، بلکه قدرت و پستهای سیاسی را باید به مثابه «امانت» و «مسئولیت» در نظر گرفت.

مفهوم‌سازی استقرایی و بومی‌سازی کتب درسی

در این شیوه گزاره‌هایی جزئی وجود دارند که محصول مطالعه یک وضعیت خاص در زمان و مکان خاصی‌اند که پس از آنها، به گزاره‌هایی کلی می‌رسیم که مربوط به همه وضعیتهاست.

۱. مرکز نقل و نقطه عزیمت این گونه مفهوم‌سازیها، کارهای میدانی، مطالعات اکتشافی و استقرایی است. باید این کارها به طور مکرر در مناطق مختلف کشور و جامعه آماری متنوع صورت گیرد.
۲. آنگاه در یک کار «متتحلیل»، افرادی به مخرج مشترک گیری این پژوهشها دست می‌زنند و گامهایی برای تولید علم تجربی انسانی برمی‌دارند.
۳. تلاش برای بین‌الذنهانی کردن این یافته‌ها و مفهوم‌سازیها در مقام داوری از دیگر مراحل آن است.
۴. یکی دیگر از فعالتهای این مرحله، یعنی مطالعه موضوع محورها (ابژه‌ها)، تثوریزه کردن است. در این فعالیت محقق در تحلیل عین خارجی ایرانی یا جهان اسلامی از نظریه‌های حاضر و آماده مغرب زمین به هر دلیلی استفاده نمی‌کند و می‌کوشد تا با جمع‌آوری متغیرهای دخیل به شیوه استقرایی از جزء به کل حرکت کند و پس از چند بار رفت و برگشت بین کل و جزء به «کلی» دست یابد که آن کل، که حاصل روند استقرایی است، اکنون در دور معکوس به مثابه قیاس و چهارچوب متغیراتی و مفهومی جهت بررسی موضوع مورد نظر به کار می‌رود. بدین ترتیب، مؤلف دست کم می‌تواند یک فصل از کتاب درسی خود را بومی‌سازی کند (ر.ک: برزگر، ۱۳۸۷، ص ۲۵۴-۲۶۱).

نتیجه‌گیری

بومی‌سازی علوم انسانی به طور عام و علوم سیاسی به طور خاص، فرایندی دراز مدت و پیچیده و در عین حال حیاتی است. بومی‌سازی کتب درسی که با بالاترین حساسیت محتوای آن از سوی هر کشور و حتی کشورهای رقیب دنبال می‌شود، آن هم در عصر جهانی شدن و آسیب‌پذیری هویت ملی و دینی در ایران نیز اهمیت زیادی دارد. محتوای علوم سیاسی در ایران به چند دلیل بومی نیست: (۱) سطح علمی آن هم‌تراز با دنیای خارج نیست و در واقع اطلاعات و نظریه‌های آن به روز نیست؛ (۲) کارآمد نیست و نمی‌تواند مسائل ایران را توضیح دهد و پیش‌بینی کند؛ (۳) تجویزهایش نمی‌تواند جنبه کاربردی داشته باشد؛ (۴) در مواردی هویت ملی و دینی را تحکیم و تقویت نمی‌کند و (۵) مولد نیست، یعنی نمی‌تواند سهمی در تولید علوم سیاسی جهانی در مرحله عرضه علم، اشاعه علم و یا کاربرد و نقادی آن داشته باشد. این همه نفی‌کننده زحمات استادان و صاحب‌نظران وطن دوست نیست، بلکه به معنای افزایش انتظارات از آنها به دلیل ایجاد ظرفیتهای جدید در سطح فارغ‌التحصیلان به ویژه دانشجویان تحصیلات تکمیلی در مقاطع

کارشناسی ارشد و دکتری و تأسیس مراکز فراوان علوم سیاسی و پرورش نسل جدید علوم سیاسی است. این مقاله کوشیده است تا با ساده‌سازی مفاهیم رهیافت بومی‌سازی و نیز ساده‌سازی کاربرد آن در مقام عمل و توصیه‌های کاربردی، به سهم خود راه بومی‌سازی علوم سیاسی را هموارتر کند. در مراحل بعد این کار در صورت توفیق می‌تواند به سهولت در سایر رشته‌های علوم انسانی گستره‌برداری شود.

منابع

- اعوانی، غلامرضا (۱۳۷۲)، «فرهنگ و تمدن اسلامی»، نامه فرهنگ، شماره ۱۲.
- احمدی، احمد (۱۳۸۸)، «جایگاه خطیر علوم انسانی»، سخن سمت، تهران: سمت، سال چهاردهم، شماره ۲۱.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۹)، «رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی»، مجله روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۳.
- _____ (۱۳۸۷)، تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران، تهران: سمت، چاپ پنجم.
- _____ (۱۳۸۸)، روان‌شناسی سیاسی، تهران: سمت.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۷)، «کاربردسازی علوم سیاسی بر اساس نیازهای عینی بازار کار»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۱۱.
- چالمرز، آلن اف (۱۳۸۷)، چیستی علم؛ درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- چیتیک، ویلم (۱۳۸۸)، علم جهان، علم بی‌جان، ترجمه امیرحسین اصغری، تهران: اطلاعات.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۵)، «آموزش درس اصول روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های ایران: آسیبها و راهکارها»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۵.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۷۱)، مبانی اقتصاد اسلامی، تهران: سمت.
- سیف، علی اکبر (۱۳۸۶)، روان‌شناسی پرورشی نوین، تهران: دوران.
- شادمان، فخرالدین (۱۳۸۲)، تسخیر تمدن فرهنگی، تهران: گام نو.
- شجاعی زند، علی رضا (۱۳۸۰)، دین، جامعه و عرفی شدن، تهران: نشر مرکز.
- شیروانی، علی (۱۳۸۴)، «تجربه تفسیری و امام سجاده (ع)»، فصلنامه انجمن معارف اسلامی، شماره ۱.
- عطاس، سید حسن (۱۳۸۶)، «علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟»، خلاصه مقالات همایش، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
- مالک‌بن نبی (۲۰۰۲)، مشکلة الافکار فی العالم الاسلامی، چاپ دمشق: دارالفکر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، قم: صدرا.
- نوازنی، بهرام (۱۳۸۵)، «ضرورت بازبینی انتقادی دروس کارشناسی علوم سیاسی»، به اهتمام دبیرخانه شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، مجموعه مقالات کنگره ملی علوم انسانی وضعیت امروز، چشم‌انداز فردا، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هود بوی، پرویز (۱۳۸۴)، اسلام و علم، ترجمه پیمان متین و اسکندر قربانی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- یثربی، یحیی (۱۳۸۵)، «مشکلات معرفت‌شناختی و روشی در کتابهای درسی»، مجموعه مقالات همایش بررسی متون و منابع حوزه‌های فلسفه، کلام، ادیان و عرفان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.